



۲۰۱۷/۰۸/۰۹



م. اسحاق نگارگر

و باز هم جنایتی هولناکتر:

این مردم که در گوشه گوشه افغانستان جوفه؛ جوفه به دست شکارچیان انسان کشته می شوند و به دیار مرگ فرستاده می شوند چه گناهی کرده اند که مستحق این گونه مجازات های سنگین استند و باز این شکارچیان مرگ کیستند و با کدام جواز شرعی و انسانی بدینگونه مشغول گشتار استند؟ نام های محل گشتار فرق می کند پارسال کوپته بود امسال سر پل است و کابل و گردیز و لوگر فرق نمی کند اصل موضوع همین شکار انسان هاست که بیگناه محکوم به اعدام شده اند. وجدان های خفته بیدار نمی شود تا بر این قساوت ها نقطه پایان بگذارد و در جنگل جهان که روزی تنها شیر سلطان بود روبا هان و شغالان امیر و سلطان شدند و مردم نیز مرغان بی وسیله و بر راه مانده پیرزن. شکارچیان تنها نام می گذارند و می کشند یعنی: نگارگر ۲۰۱۷/۰۸/۰۸

از قطره تا محیط تسلی سراغ نیست آسودگی ز جمله جهان رخت بسته است

خطا ازهر که سرزد چون جبین، من در عرق رفتم
ندارد عالم ناموس چون من خجلت آبادی
(بیدل)

و با این شکارچیان انسان چه کار می توان کرد؟

مرحوم اسحاق ننگیال شاعری از سرزمین لغمان شعری به زبان پشتو دارد که در آن از شکارچی می خواهد که انگشت به سوی ماشه نبرد و دو پرنده سفید را به حال شان بگذارد که ممکن در لانه خویش چوپه داشته باشند. من به سرزمین لغمان که زادگاه شاعر است به طور خاص از این جهت اشاره کردم که کودکان آن دیار از پنج؛ شش سالگی گولک در گردن و سنگچل در جیب دارند و به دنبال یک گنجشک هفت هشت شکاری را دوان دوان می بینی و گنجشک بیچاره در میان شان پُک خود را گم می کند. اما ننگیال شاعر همین سرزمین است که نه تنها گولک در گردن ندارد بلکه دلش به حال پرنده های بیچاره می سوزد و از شکارچی التماس می کند که کاری با آنها نداشته باشد. این احساس و عاطفه شاعرانه از محیطی آن چنان شکارچی احساسی استثنایی جلوه می کند.

که شکارچی آن را نشانه گرفته و معلوم پرنده از آن بالا به پایین بیفتد یا نیفتد ولی ها چه اندازه سنگین و احساس ها تا چه شکارچیان انسان را می بینیم که در هر



ننگیال نگران حال یک پرنده است نیست که تیرش به هدف بخورد و از روزگار ننگیال تا اکنون عاطفه حد کرخت گردیده است که ما

گوشه جهان بیرحمانه مشغول شکار آدمیزادگان استند ولی ما نظاره گر صحنه هایی هستیم که موی را بر اندام راست می کند و تلخی این طنز هم در این است که شکارچیان می پندارند که به خاطر رضای پروردگار است که مشغولیت حضرت عزرائیل را بیش از حد توقع او سبک تر می سازند.

رسمی بود در میان آدمیزادگان که وقتی اجل یکی فرا می رسید مجالس عزا برپا و مردم با آن که عزیزی را از دست داده غم شریکی می کردند و به خاطر ثواب آن که مُرده بود ختم ها و خیرات ها می نمودند ولی شکارچیان انسان کمر به منسوخ سازی این عنعنه بسته اند و با زبان بی زبانی به مردم می گویند که ضرورت به مصارف اضافی دوا و داکتر نیست؛ مراسم تکفین و تجهیز هم عبث است. ما با مین؛ راکت؛ و دیگر وسایل عصری؛ کشتار انسان های تندرست را بسیار آسان ساخته ایم و آنها را نه یکی نه دو نفر بلکه سی سی و چل چل نفر به دیار مرگ می فرستیم و مُرده های شان را نیز مثله و لاش لاش می کنیم تا به گلی از شناخت بدر شوند و آن که نفس خود را می گُشد او را نیز با این حيله به کام مرگ می سپاریم و برایش می گوئیم که این خود کُشی نیست بلکه "استشهاد" است که ثواب هفت شهید دارد و آن که خود را به خاطر خدا می گُشد مثل این است که هفت بار جهاد کرده باشد و هفت بار هم شهید شده باشد.

خدا(ج) مرگ را مصیبت می داند و می گوید: «وقتی این مصیبت بر سر تان آمد صبر کنید و بگوئید ما از خداییم و به سوی او رجوع کنندگان هستیم» و پیامبر خدا نیز می گوید که: «هرگز در زندگی طلب مرگ مکنید که شما یا ممکن است انسان نیکوکار باشید و دوام زندگی برای تان زمینه های نیکوکاری بیشتر بدهد و یا گنهکار باشید که دوام زندگی فرصت توبه را برای تان آماده کند و از بخشایش خدا(ج) برخوردار گردید پس زندگی غنیمی است که باید قدرش را دانست و آنرا رایگان نباید از دست داد»؛ ولی شکارچیان مرگ که سعادت خود را در کُشتار و سعادت دیگران را در مرگ می بینند هی جوانان ساده دل را به امید هفتاد و دو حور بهشتی به نام "استشهاد" به خود کُشی و امیدارند و اگر احیاناً جوانی گستاخ پیدا شد و آن هفتاد و دو حور بهشتی را به جناب مفتی پیشکش و خود به همان یک حور زمینی قناعت کرد بدون شک جناب مفتی به او خواهد گفت که: «من مردی پیر و از پا افتاده ام که دیگر حور مور به دردم نمی خورد و آن حور بیچاره نیز هنگامی که مرا ببیند زهره تَرک خواهد شد؛ بنا بر این نه تنها بر من بلکه بر آن حور بیچاره هم رحم داشته باش!



همین امروز در شفاخانه ای در کویته هفتاد نفر را به خاطر یک یا دو تن به کام مرگ فرستادند. اینان در برابر آنکه گفت: «اگر کسی مؤمنی را به قصد بگُشد پس جزای او دوزخ است و همیشه در آنجا می ماند.» قتل این هفتاد نفر را با کدام بهانه توجیه خواهند کرد؟

آیا اکنون یک ننگیال دیگر پیدا خواهد شد که برای اینان بگوئید: «ای شکارچیان انسان وقتی فکر هولناک این شکار در ذهن های تان می گذرد به یاد داشته باشید که دیگران نیز مانند شما مادر، خواهر، زن و فرزند دارند و اگر فرزند

شما از روی بی پروایی در سرک موتر رو بدود شما نگران حالش می شوید و خود را به خطر می اندازید تا او را نجات بدهید. بنا بر این وقتی برای خراش دیگران جوالدوز را بر میدارید خراش سوزن را نیز روی جلد خود آزمایش بفرمایید.

من می ترسم که با این شیوه اسراف در قتل شما آیین محمد (ص) را که همین اکنون به قدر کافی بد نام کرده اید بیشتر بد نام سازید و بدین ترتیب هم خدا را از دست بدهید و هم خُرما را. فاعتبروا یا اولی الابصار ۸ اگست ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر

